

ای که بانامت جهان آغاز شد دقرا ما هم به نامت باز شد

دقرا کز نام تو زیور گرفت کار آن از چرخ بالاتر گرفت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی

گروه فلسفه

پایان نامه

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد در رشته فلسفه

عنوان

فلسفه دکارت: بستری برای علم نوین

استاد راهنما

دکتر سید مصطفی شهرآیینی

استاد مشاور

دکتر محمد اصغری

پژوهشگر

سید محسن ییزه

تابستان ۱۳۸۹

تقدیم بہ ترجمان عشق و ایثار: مادرم

و

اسوۃ صبر و تلاش: پدرم

این جهان را گفتم
هستی گون و مکان را گفتم
می توانی آیا
لفظ مادر گردی
همه رفعت را
همه عزت را
همه شوکت را
بهر یک ثانیه بستر گردی
گفت نی نی هرگز
من برای این کار
آسمان کم دارم
اختران کم دارم
رفعت و شوکت و شأن کم دارم
عزت و نام و نشان کم دارم.
کردم از علم سوال
می توانی آیا
معنی مادر را
بهر من شرح دهی
گفت نی نی هرگز
من برای این کار
منطق و فلسفه و عقل و زبان کم دارم
قدرت شرح و بیان کم دارم

مشکر و قدردانی

مشکر خداوندی را که مد نمود تا با توکل بر ذات پاک و اقدسش، نگارش این پایان نامه را به اتمام رسانیده و با کلماتی که از بیان ارادات قلبی ام بسیار قاصرو ناتوانند، به مشکر و قدردانی از تمام بزرگوارانی که در این راه دست مرا به گرمی فشردند، همت محارم:

* جناب آقای دکتر سید مصطفی شهرآیینی، استاد راهنمای عزیزمی که در طول این دو سال، در نهایت تواضع و فروتنی به من نکته‌ها آموخت و در به ثمر رسیدن این پایان نامه از مرحله‌ها تا اتمام آن بزرگوار زو بی‌ریایار و مددکار من بود و بارها به منی‌های ارزشمندش حس پویایی و حرکت را در وجود من زنده نگه داشت.

* جناب آقای دکتر محمد اصغری، استاد دلسوزی که در نهایت دقت و حوصله مشاوره این پایان نامه را عمده دار شد.

* جناب آقای دکتر مسعود امید استاد و اور محترم.

* رئیس گروه فلسفه جناب آقای دکتر علیرضا آزادی، جناب آقای دکتر حسن فتحی و دیگر اساتید بزرگوار می که هر کدام به نوعی بانیان پژوهش و اندیشه در من بوده‌اند: آقایان دکتر نوالی، دکتر شجاری، دکتر نونهور، دکتر سارومی، دکتر غروی، دکتر صدر مجلس، دکتر صین ا. زاده، دکتر عبدا. نژاد.

* و تمام آنانی که مرا از آغاز با انبهای اندیشیدن آشنا ساخته و خوشه‌چین خرمن ادب و اندیشه خویش قرار دادند.

نام خانوادگی دانشجو: بیزه	نام: سید محسن
عنوان پایان نامه: فلسفه دکارت: بستری برای علم نوین	
استاد راهنما: دکتر سید مصطفی شهرآیینی استاد مشاور: دکتر محمد اصغری	
مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد رشته: فلسفه غرب دانشکده: ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی	تعداد صفحه: ۱۳۲
کلید واژه‌ها: دکارت، تأملات، مابعدالطبیعه، علم، کوژیتو، معرفت، روش، شک، ریاضیات، مکانیسم، فیزیک، ذهنی، عینی، واضح و متمایز، امتداد	
<p style="text-align: center;">چکیده</p> <p>دکارت در زمانه‌ای ظهور می‌کند که از سویی، شکاکیت فراگیری دامن‌گیر فلسفه و مابعدالطبیعه است و از دیگر سو، پیشرفت‌های چشمگیری در حوزه علوم طبیعی به‌ویژه نجوم در حال شکل‌گیری است. از این‌روست که مهم‌ترین دغدغه‌خاطر فیلسوفان سده هفده، روش رسیدن به یقین و شناخت یقینی است؛ نظر غالب فلاسفه جدید در این دوره بر این بود که نخست باید فاهمه را شناخت و سپس روش درستی را برای استفاده هر چه بهینه از امکانات معرفتی و پرهیز از خطا پیدا کرد. به همین دلیل است که تقریباً بیشتر فیلسوفان این دوره در میان آثار خود به‌نوعی هم «رساله‌ای درباره روش» دارند و هم «رساله‌ای درباره فاهمه».</p> <p>اما دکارت چنان‌که در گفتار در روش، آشکارا اعلام می‌دارد، هدفش در فلسفه، این است که «آدمیان را مالک و صاحب طبیعت» کند و این مهم جز با سلطه علمی بر عالم میسر نخواهد شد. نماد آن علمی که می‌توانست چنین هدفی را تأمین کند، فیزیک بود. دکارت به کاستی‌های نظام ارسطویی (به‌ویژه منطق و طبیعیات او) واقف بود و می‌دانست که تا این نظام حکم فرما باشد امکان پیشرفت علمی و تحقق اهداف او وجود ندارد. از این رو، تصمیم گرفت تا مبانی نظری را طراحی کند که به آرامی و بی‌آن که حساسیت مدرسیان را برانگیزد، بسترساز منطق و طبیعیاتی نوین باشد. علم جدید مدنظر دکارتی، علمی یکسره کمیت‌محور، مبتنی بر ریاضیات و برخوردار از یقین ریاضی بود.</p> <p>با توجه به آنچه گفته شد این پرسش مطرح است که چگونه مابعدالطبیعه دکارت توانسته است بستری را برای علم جدید فراهم بیاورد؟ نگارنده در این رساله می‌کوشد تا به این پرسش، با توجه به این نکته پاسخ دهد که مابعدالطبیعه در نگاه دکارت بیشتر نقش وسیله را دارد تا این که فی‌نفسه هدف باشد. و از آن‌جا که بهترین و کامل‌ترین قرائت از مابعدالطبیعه دکارت را در کتاب تأملات در فلسفه اولی می‌توان یافت، بنابراین می‌کوشیم تا با تمرکز بر این کتاب و با توجه به موضوعات اصلی فلسفه دکارت-نفس، خدا، جهان- به این موضوع پردازیم.</p>	

فهرست مطالب

عنوان صفحه

مقدمه ۱

فصل اول: زندگی و دوران دکارت

علم و فلسفه در سده هفده ۶

مکانیسم ۹

رد روش ارسطویی ۱۲

زندگی و احوال دکارت ۱۹

فصل دوم: روش دکارتی

کدام روش ۳۱

روش تحلیل ۳۸

روش ترکیب ۴۱

شک غزالی ۴۳

فصل سوم: شناخت خود

شک فراگیر و خطای حواس ۴۹

برهان خواب ۵۲

شیطان شریر ۵۴

کشف نقطه ارشمیدسی ۵۶

برهان موم ۶۷

فصل چهارم: شناخت خدا

۷۴	نقش خدا.....
۷۹	برهان نشان تجاری.....
۸۳	دور دکارتی.....
۸۷	تحلیل خطا.....

فصل پنجم: شناخت جهان مادی

۹۲	احیای عالم.....
۹۳	برهان وجودی.....
۹۸	خدا فریبکار نیست.....
۱۰۱	قوة خیال.....
۱۰۷	ذهن و بدن.....
۱۱۲	انکار علت غایی.....
۱۱۴	نتیجه گیری.....
۱۲۴	فهرست منابع.....
۱۲۷	نمایه.....

مقدمه

دکارت به عنوان پدر فلسفه جدید از بزرگ‌ترین فلاسفه دوران مدرن به‌شمار می‌رود و در تاریخ فلسفه جدید و معاصر غرب جایگاهی بس بزرگ و تأثیرگذار دارد. فلسفه او چه در زمان خودش و چه پس از او تا به امروز همواره مورد توجه بوده و مفسران و شارحان بسیاری از سنت‌های فلسفی گوناگون کوشیده‌اند تفسیری نو از نظام فکری او ارائه دهند.

اگرچه پیدایش علم و فلسفه جدید مرهون تعالیم اندیشمندان بزرگی است که در صدر دوره جدید ایفای نقش کرده‌اند، بیشتر مورخان و صاحب‌نظران بر این اعتقادند که نقش دکارت مؤثرتر و برجسته‌تر از سایرین بوده است، زیرا دیگران حداکثر در مبانی و اصول گذشتگان تردید ایجاد کردند، اما نتوانستند مکتب فکری و نظام فلسفی جایگزینی ارائه کنند. از این رو، این دکارت بود که ضمن ترک تقلید از گذشته، مکتبی عرضه کرد که مبانی و اصول آن در پیدایش دوره جدیدی از تفکر فلسفی در غرب تأثیر فراوانی داشت. تأثیر دکارت بر فلسفه جدید غرب بسیار عمیق است و می‌توان گفت که مسائل جدیدی که برای فلاسفه پس از دکارت مطرح بوده و هست همان‌هایی است که دکارت آن‌ها را طرح و تحدید کرد.

بهترین دلیل برای خواندن دکارت این نیست که بر او انتقادی وارد نیست یا این که او، بنیان‌گذار فلسفه مدرن است، بلکه به این جهت که خواندن فلسفه دکارت [یا کتاب تأملات] تجربه خوبی است و هرچند بار هم که تأملات را بخوانیم هر خوانش تازه‌ای از آن بی‌گمان متضمن ظهور آراء و افکار تازه‌ای در ذهن خواهد بود.

آنچه دغدغه اصلی دکارت را تشکیل می‌داده است، نه پرداختن به مباحث بی‌حاصل فلسفی بلکه استفاده از فلسفه برای بنیان نهادن مبانی علم بوده است. البته بدیهی است که دکارت به‌فراست دریافته بود که برای پی‌افکندن مبانی علم نوین نخست باید طرح فلسفه نوی را در اندازد.

دکارت می‌خواست امکان آنچه را ما امروزه علم می‌نامیم محرز کند. اما دکارت آن‌چنان که در گفتار در روش می‌گوید هدفش در فلسفه این است که آدمیان را «مالک و صاحب طبیعت» کند و این مهم جز با سلطه علمی بر عالم میسر نخواهد شد. علم جدید مد نظر دکارتی کمیت محور و مبتنی بر ریاضیات بود.

حال این پرسش مطرح است که چگونه مابعدالطبیعه دکارت توانسته است بستری را برای علم جدید فراهم بیاورد؟ نگارنده در این رساله می‌کوشد تا به این پرسش با توجه به این نکته پاسخ دهد که مابعدالطبیعه در دکارت بیشتر نقش وسیله را دارد تا این که فی‌نفسه هدف باشد.

منابع مورد استفاده در وهله نخست آثار خود دکارت خواهد بود از قبیل: اصول فلسفه، اعتراضات و پاسخ‌ها، تأملات در فلسفه اولی، گفتار در روش، که این آثار به زبان فارسی و انگلیسی در دسترس می‌باشند و در وهله بعد از کتاب‌های دیگری که شارحان و دکارت‌شناسانی مانند جان کاتینگهام درباره دکارت نوشته‌اند و همچنین از دایره‌المعارف‌ها و تاریخ فلسفه‌ها استفاده خواهد شد. و نیز در خصوص آثار خود دکارت، دوره کامل آثار دکارت به زبان انگلیسی، با مشخصات کتاب‌شناسی زیر، منبع مورد استفاده خواهد بود:

Descartes, René. (1984-1991), *The Philosophical Writings of Descartes*, trans. and ed. J. Cottingham, R. Stoothoff, D. Murdoch, and A. Kenny, 3 Vols, Cambridge: Cambridge University Press.

در این مجموعه از دو جلد اول با علامت اختصاری **CSM** به نشانه حروف اول نام مؤلفین آن، کاتینگهام، استوثاف و مورداک نام برده شده است. اما در جلد سوم که به نامه‌های دکارت اختصاص دارد از گزیده آنتنی کنی (با علامت اختصاری **K**) نیز استفاده شده است. علامت اختصاری جلد سوم در

همه جا **CSMK** می‌باشد. شایان ذکر است که علامت **AT** به نشانه حروف اول نام‌های آقایان آدام (Charles Adam) و تانری (Paul Tannery)، مترجمین مجموعهٔ یازده جلدی آثار دکارت به زبان فرانسه است. در این رساله از این ترجمه فرانسوی استفاده نشده است اما نشانی را که در منبع نخست در انطباق با این ترجمه آورده‌اند، به پیروی از مترجمان انگلیسی، در نقل قول‌ها ذکر شده است.

این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی خواهد بود، یعنی اطلاعات اولیه را به روش کتابخانه‌ای و احیاناً به کمک یارانه جمع‌آوری و سپس به تحلیل محتوایی آن اطلاعات به روش پژوهش کیفی خواهیم پرداخت و استنباط‌های شخصی خود را نیز بر آن اضافه خواهیم کرد. تلاش بر این است که در پایان این پژوهش نقش مابعدالطبیعه دکارت در بستر سازی برای علم نوین، به صورت هرچه بهتر روشن شود. در پایان گفتنی است که در عنوان‌بندی فصول پایان‌نامه از عناوین موجود در کتاب زیر بهره برده‌ایم:

Cottingham, J. (1989), *Descartes*, Oxford: Blackwell.

فصل اول

زندگی و دوران دکارت

علم و فلسفه در سده هفده

رنه دکارت را اغلب پدر فلسفه جدید^۱ می‌خوانند؛ کسی که کوشید تا آداب و رسوم زمانه‌اش را بشکند و فلسفه را از نو بیاغازد (Garber, 1998: 1). او از طلایه‌داران عصر جدید است و برای ارزیابی آنچه در فلسفه‌اش منحصر به فرد است باید به پیشینه و زمینه افکار او توجه کنیم. به این منظور ما در این فصل بر آنیم تا خاستگاه آراء دکارت و اوضاع زمانه او را تبیین کنیم.

یکی از شرایط اساسی برای این که درخت دانش^۲ بتواند به خوبی رشد کند آن است که در فضای بسته‌ای کاشته نشود، زیرا برای این درخت هوایی لازم است که زود به زود تازه شود و نسیمی که از خارج بوزد و عوامل زیادی که در به بار نشستن آن سهم باشند. با این اوصاف درخت دانش در زمین قرون وسطی^۳ پا نمی‌گرفت چرا که زمین قرون وسطی شوره‌زاری بیش نبود. در اواخر قرون وسطی شکاکیت فراگیری ظهور کرد که بر پیشبرد معرفت سایه سنگینی انداخته بود و سبب شکل‌گیری تفسیرهای فلسفی جدیدی درباره مسائل واحد، بی‌اعتمادی نسبت به تجربه حسی و ناتوانی در حل تعارض بین حس و عقل شد. کم‌کم زمینه‌ای فراهم آمد تا عده‌ای تصور کنند مشاجرات نظری برای آینده دین خطر ساز است و فلسفه توان اثبات هیچ چیزی را ندارد. از طرف دیگر نهضت اصلاح دینی^۴ نیز امکان همه‌گونه ادعا را فراهم آورده بود در این باره که کشف حقیقت دینی چگونه میسر است. تعارض میان این گونه ادعاها و نبودن ملاک ترجیح یکی بر دیگری باعث مناقشه‌های زیادی می‌شد تا به گونه‌ای که می‌گفتند هیچ راهی وجود ندارد برای این که کسی بتواند چیزی را بر پایه‌ای محکم بنا کند.

^۱-father of modern philosophy

^۲-شایان یادآوری است که استعاره درخت دانش (tree of knowledge) از دکارت است که آنرا در مقدمه اصول فلسفه به کار برده است.

^۳-Middle Ages

^۴-Reformation

بدین ترتیب زمینه‌ای برای نفوذ آرای متفکرانی مانند مونتینی فراهم شد. مونتینی بر این باور بود تنها چیزی که می‌شود از او آموخت هنر نیاموختن است. او می‌گوید حکمت عبارت از: «ورزش دشوار و توان فرسای ذهن که نتیجه آن تنها تحصیل یک عادت اکتسابی است برای حکم نکردن. من فقط می‌توانم یک نظر را تأیید کنم اما نمی‌توانم انتخاب کنم» (ژیلسون، ۱۳۸۰: ۱۰۵). شکاکیت مونتینی از عمق و نفوذ زیادی برخوردار بود که با استدلال‌های خود رنگ و لعاب موجه‌ای بدان داده بود:

دانش ما که شالوده آن به ناستواری ادراکات و داوری ماست بادی بیش نیست و هیچ چیز راستینی را عاید ما نمی‌سازد و چون از وصول به عین و هستی عاجز است ما را نمی‌تواند به سعادت برساند ... دعوی‌های بی‌حدواندازه دانش نخوت درمان‌ناپذیر ما را می‌نوازد، نخوتی که بیشتر بدی‌هایی که قسمت ما شده از آن است (مونتینی، ۱۳۸۳: ۹-۳۸).

علم^۱ به معنایی که ما امروز در نظر داریم در آن روزگار وجود نداشت. علم به معنای یک کار سامانمند همراه با روش‌های پژوهشی معین در کار نبود. پی‌یر روسو وضعیت علمی حاکم بر قرون وسطی را چنین بیان می‌کند: «آیات کتاب مقدس حقیقت را کشته و محو کرده بود؛ فکر منطقی قربانی نوشته‌های پوچ شده و دلایل صاحبان نفوذ راه را بر نیروی تفکر و تعمق بسته بود، جهان واقعی جای خود را به یک نسخه بدل مبهم کتابی داده بود که با یک سلسله تفسیرهای عجیب و غریب و تمام‌نشدنی مجهز بود و درباره آن لشکری از مؤلفان بی‌هنر به تشریح و توصیف و تحشیه مشغول بودند» (روسو، ۱۳۴۴: ۷-۱۲۶).

از مشخصه‌های قرن شانزدهم و هفدهم این بود که اکتساب معرفت را کاری پیچیده و بسیار

¹-science

مشکل می دانستند. جستجوی حقیقت به منزله کوششی پرمشقت برای آشکار کردن توانایی‌ها و نیروهای مرموز و پنهان مثلاً خواص نهفته گیاهان و مواد معدنی و تأثیرات مخالف و موافق حاکم بر اشیاء و حوادث لحاظ می شد. قطعات زیر از فیلسوف سوئیسی پاراسلسوس^۱ (که یک قرن پیش از دکارت نوشته است) تصویری از رویکرد جادویی و سحر آمیز نسبت به شناخت ارائه می دهد: «آیا برگ‌های گیاه کنگر^۲ مثل سوزن و خار ایجاد سوزش نمی کنند؟ با سپاس از این نشانه، هنر سحر و جادو کشف نمود که هیچ دارویی گیاهی در برابر این سوزش، بهتر از همین گیاه نیست. ریشه گیاه زیگوراس^۳ مانند زره پوشیده شده و همین نشانه جادویی است که نشان می دهد می تواند مانند زره در برابر سلاح‌ها محافظت نماید و گل شاه پسند^۴ برگ‌هایی به شکل مار دارد پس بر اساس سحر و جادو این گیاه پادزهر هر نوع مسمومیتی است» (Cottingham, 1989: 22).

دلیل منطقی این دایره‌المعارف داروی گیاهی این است که خداوند نشانه‌های خاصی را درباره خواص نهفته گیاهان قرار داده که کشف این رموز نشانه‌ها بر عهده جادوگر است. رویکرد سحرآمیز^۵ در بهترین شکل آن می خواهد با کشف آنچه پنهان است بشر را از گمراهی و اشتباه نجات دهد و در بدترین حالتش می تواند به آیینی معتقد به سرّ و راز و علم عینی تنزل یابد که به خود توجه دارد. با توسل به نیروهای مرموز و پنهان در اشیاء تا قرن هفدهم رواج و رونق کامل داشت.^۶ در حالی که دکارت معتقد بود که

^۱-Paracelsus

^۲-thistle

^۳-Siegewurz

^۴-Syderica

^۵-magical approach

^۶ چنان که این مطلب از تفسیر زیر درباره مغناطیس نوشته رابرت فلاذ انگلیسی (Robert Fludd 1574-1637) مخالف سر سخت مارن مرسن - دوست دکارت - روشن است: «اینک هر روحی و در نتیجه روح مغناطیس طبیعی تمایل دارد که به وسیله آنچه به دانش نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین است تغذیه شود؛ روح و ذاتی که فقط در آهن یافت می شود جسم آهنی را به طرف خود کشیده و به نظر می رسد که به روش مرموزی غذای خود را از آن می مکد. بنابراین تصور می کنم که نمک اولیه در آهن با مغناطیس طبیعی، تا حدی ماهیت داغ و خشکی دارد و در نتیجه دارای وضعیت زمینی آتشی است و تا حدی هم دارای یک قوه قبض و گرسنگی و نیز خشک و سرد می باشد که آن را نیز از طبیعتش می گیرد و بنابراین در آن جا دو شاهد در مورد جذب عجیب و غریب در مغناطیس طبیعی با هم اتفاق می افتد» (Cottingham, 1989: 23).

علوم نیاز به این ندارند که با چنین لوازم مرموزی سنجیده شوند (Ibid: 22-3).

مکانیسم

علم دوره رنسانس و به دنبال آن آثار نیوتن موجب ظهور نظریه مکانیستی عالم گردید و این عامل مهمی برای توجه به طبیعت در قلمرو فلسفه بود. برای گالیله^۱ خداوند خالق و حافظ عالم است؛ طبیعت را می توان به عنوان نظام پویایی از اجسام در حرکت تلقی کرد که نظام معقول آن را می توان از حیث ریاضی تبیین کرد و حتی اگر ما به ماهیت درونی نیروهای حاکم بر نظام طبیعت که در حرکت قابل تبیین ریاضی آشکار می شود علم نداشته باشیم، می توانیم طبیعت را بدون هیچ گونه اشاره مستقیمی به خداوند بررسی کنیم.

در این جا ما با تغییر مهمی نسبت به تفکر قرون وسطایی روبه رو هستیم. در حالی که متکلم-فیلسوف قرن سیزدهمی مانند قدیس بناونتوره به عالم ماده به اعتبار این که مظهر اعلا الهی است توجه داشته، عالم طبیعی دوره رنسانس^۲ در حالی که منشاء الهی طبیعت را انکار نمی کرده، بیش از هر چیز به جریان پویای عالم که می شود آن را از حیث کمی اندازه گیری کرد عنایت داشته است.

مکانیسم^۳ در آغاز صرفاً واکنشی نسبت به مکتب مدرسی^۴ نبود بلکه عکس العملی بود به طبیعت گرایی^۵ دوره روشنگری که خود طبیعت گرایی هم عکس العملی در برابر مکتب مدرسی بود. طبیعت گرایی دوره روشنگری حدودی را که فلسفه قرون وسطی و الهیات میان طبیعت و ماوراءطبیعت^۶

^۱-Galileo

^۲-renaissance

^۳-mechanism

^۴-scholasticism

^۵-naturalism

^۶-supernatural

مشخص کرده بود کم‌رنگ کرد و تصویری از عالم به مثابه موجودی زنده و نظامی کل‌انگارانه ارائه داد که اجزایش به وسیله نیروهای مختلف با یکدیگر در ارتباط اند. در این نظام خدا در طبیعت بود و جدای از آن نبود. این تصور از خدا نتایج ناگواری همچون وحدت وجود، طراحی قوای الهی به تقلید از قوای طبیعی به بار آورد. علاوه بر این فناپذیری نفس^۱ را نیز تهدید می‌کرد زیرا نفس دیگر جوهری جداگانه نبود بلکه فقط اصل مدبر بدن تلقی می‌شد (Gaukroger, 2005:162-3).

گسترش علوم طبیعی مشوقی برای فلسفه بود تا به کشف حقایق جدید درباره عالم برآید. فرانسیس بیکن بر مطالعه تجربی و استقرایی طبیعت به منظور افزایش تسلط انسان تأکید می‌کرد. اما به نظر دکارت کار بیکن یک اشکالی داشت و آن این بود که او ریاضیدان نیست و بیشتر به شناخت دایره‌المعارفی نظر دارد و از طرفی دیگر بیکن به کلام توجهی ندارد و از استفاده کردن از آن برای محکم ساختن زیربنای علوم غافل است، این در حالی است که برای دکارت فقط علم کلام و فلسفه اولی است که می‌تواند ضامن ارزش و اعتبار زیربنای علوم باشد.

متفکران و اندیشمندان قبل از دکارت ارزش فلسفه مدرسی را زیر سؤال بردند ولی چون فلسفه دیگری نمی‌دانستند بی‌اعتمادی خویش را به خود فلسفه سرایت دادند (ژیلسون، ۱۳۸۰: ۱۰۳). پیش از او افراد بسیاری به جهل خویش واقف شده بودند اما آنچه برای آن‌ها آخرین نتیجه بود برای او نقطه آغاز بود (همان: ۱۰۶). هدف دکارت این بود که امکان آنچه را ما امروزه علم می‌نامیم محرز کند.

دکارت معرفت فلسفی را دارای سه ویژگی وحدت^۲، بساطت^۳ و یقین^۴ می‌دانست و بر این باور بود

^۱-soul
^۲-unity
^۳-purity
^۴-certainty

روشی را یافته است که می‌توان آن را در هر حوزه‌ای به کار برد. او این ادعای ارسطویی را رد می‌کند که علم مجموعه‌ای از قواعد جداگانه است و هر شاخه‌ای از آن روش مخصوص به خود را دارد.

حوزه‌ای که این دیدگاه در آن به صورت عقیده‌ای راسخ در آمده بود در آغاز قرن هفدهم با انتقاد مدرسیان ایتالیایی از شیوه گالیله که در آن استدلال ریاضی را در علم طبیعی به کار گرفته بود نشان داده می‌شود: «همه علوم و فنون، اصول و علل مخصوص به خود دارند که به کمک آن‌ها ویژگی‌های خاص موضوع خود را شرح و تبیین می‌کنند. در نتیجه بهره‌گیری از اصول یک علم در علم دیگر جایز نیست و به این ترتیب هر که گمان می‌کند می‌توان خواص طبیعی را با استدلال‌های ریاضی به اثبات رساند دیوانه‌ای بیش نیست» (Cottingham, 1989: 23-4).

چشمگیرترین پیشرفت‌های اوایل قرن هفدهم در حوزه نجوم صورت گرفت. گالیله در سال ۱۶۱۰ میلادی از طریق تلسکوپ متوجه اهله و نوس^۱ شد، مشاهداتی که درستی الگوی زمین محوری^۲ بطلمیوس را به طور جدی در معرض تردید قرار می‌داد. او پیش از این نیز کتاب *قاصد درخشان*^۳ را منتشر کرده بود؛ اما این نتایج با کیهان‌شناسی ارسطویی - بطلمیوسی که طبق آن زمین نقطه محوری همه انقلابات سماوی به حساب می‌آمد به شدت مخالف بود (Ibid: 1).

یکی از عقاید محوری گالیله که در تصور دکارت از علم بازتاب‌هایی را ایجاد کرد، این بود که «ریاضیات کلید فهم واقعیت است» و به برکت ریاضیات بود که کپلر^۴ ستارشناس آلمانی توانست نظریه خود را مبنی بر این که مدار حرکت سیارات بیضوی است نه دایره‌ای، ارائه نماید. برای چنین پیشرفت‌هایی

¹-phases of venus

²-Earth-centred model

³-The Starry Messenger

⁴-Kepler

همان قدر که شناخت ریاضی لازم است به مجموعه‌ای دقیق و سنجیده از داده‌های تجربی نیز نیاز است. قرن هفدهم شاهد پیشرفت بزرگی در زمینه وسایل کمکی و فن آوری جدید برای مشاهده که تلسکوپ مهم‌ترین نمونه آن‌هاست بود. در کنار این ابزار جدید این قرن شاهد ظهور آگاهی رو به رشدی درباره اهمیت ملاک‌های دقیق برای مشاهدات و آزمایش‌ها نیز بود.

در اوایل دوره جدید فلسفه خارج از محیط دانشگاه‌ها گسترش پیدا کرد و کسانی به فلسفه می‌پرداختند که ذهن خلاق و نوآور داشتند و نه صرفاً کسانی که کارشان نوشتن شرح و تفسیر بر متون سنتی بود و این یکی از عواملی است که چرا آثار فلسفی شکل رسائل مستقل و نه شرح و تفسیر بر آثار قدما به خود گرفته است. استفاده از زبان‌های بومی در آثار فلسفی و هم‌زمان استفاده آن‌ها در حوزه‌های ادبی نیز نشانه‌ای از ظهور مستقل فلسفه از محدوده فلسفه مدرسی است.

ردّ روش ارسطویی

قیاس ارسطویی از اواسط قرن شانزدهم به بعد مورد انتقادهای زیادی واقع شد و کم‌کم اعتبار خود را از دست می‌داد. اولاً این قیاس ابزاری تعلیمی است که مستلزم معلم و شاگرد است. برای این که قیاس موفقیت‌آمیز باشد باید شاگرد نتیجه را قبول کند و آن وقت با قیاس صوری است که می‌توان نشان داد که چگونه نتیجه از مقدمات بدست می‌آید. به تعبیر کلی تر قیاس ارسطویی با ایجاد عقیده‌ای که مبتنی بر فهم یا شناخت مشترک است انجام می‌شود اما این در حالی است که دکارت هدفش این بود که فرد را به حقیقت برساند نه این که صرفاً عقیده‌ای را ایجاد کند. ثانیاً برای ارسطو قیاس صوری وسیله کشف نبود بلکه آن چیزی که برای او وسیله کشف است طوبیقااست^۱ که شامل فنونی بود که با به کار بستن آن‌ها حل

^۱-topic

مسائل ممکن می‌گردد (Gaukroger, 2005: 161). در نگاه دکارت قیاس نمی‌شود به کشفی دست یافت بلکه به وسیله آن تنها می‌توانستیم حقایقی را که به روش تحلیلی کشف شده‌اند ارائه کنیم.

از سده شانزده به بعد نتایج علم ارسطویی مورد انتقاد قرار گرفت و به صورت جزمیاتی محض درآمد که استدلال‌های دوری پشتوانه آن‌ها بود. این نارضایتی دست به دست هم داد تا در قرن هفدهم توجه زیادی به روش شکل بگیرد. شایان ذکر است که دکارت نمی‌گفت منطق مدرسی فاقد ارزش است بلکه فایده آن را تعلیم می‌دانست: «اما چون درست تأمل نمودم درباره منطق برخوردارم به این که فایده عمده قیاسات و بیشتر تعلیمات دیگرش این نیست که آدمی چیزی را که نمی‌داند دریابد بلکه آن است که بتواند آنچه را نمی‌داند به دیگری بفهماند» (دکارت، ۱۳۸۳: ۲۰۹).

منطق دکارت، آن‌چنان که در نامه به مترجم فرانسوی کتاب اصول فلسفه می‌نویسد مانند منطق مدرسی «فقط یک فن جدل نیست که تنها وسیله القاء دانسته‌های خودمان را به دیگران یا حتی سخن گفتن بی پایه و اساس درباره بسیاری از چیزهایی که اطلاعی از آن‌ها نداریم در اختیارمان بگذارد. بلکه منطقی است که به ما می‌آموزد عقل خود را چگونه می‌توانیم درست به کار بریم تا حقایقی را که از آن‌ها آگاه نیستیم کشف کنیم» (دکارت، ۱۳۷۶: ۷-۲۱۶).

از دیگر ویژگی‌های فلسفه مدرسی این بود که اگر ما بخواهیم پدیده‌های طبیعی را که برای حواس آشکارند تبیین کنیم باید میان ماده و صورت اشیاء تمایز قائل شویم. بدین ترتیب، تبیین مدرسی از پدیده‌های طبیعی، کشف صوری است که زیربنای نمودهایی هستند که بر حواس ادراک کننده پدیدار می‌شوند (Clarke, 2005: 260). برای دکارت چنین تبیینی از پدیده‌ها حشو و زاید است و بر این باور است که ما باید به دنبال علل مادی و فاعلی پدیده‌ها باشیم و علل پدیده‌ها بایستی به صورت مکانیکی توصیف شوند.